**کاربرد نظریه­ی نظامهای اجتماعی لومان در مطالعات ترجمه**

**نویسنده:سرگئی تویولنف**

**مترجم: بشیر باقی**

**چکیده:**

این مقاله با مقایسه­ی پیشینه­ی پارادایمهای نظام­یافته­ی در مطالعات ترجمه، به کاربرد نظریه­ی نظامهای اجتماعی لومان در مطالعات ترجمه می­پردازد. تاکنون از دیدگاه نظام­مند سه راه برای مطالعه­ی ترجمه وجود داشته است. (1) ترجمه را یک نظام یگانه­ی متشکل از پدیده­های مستقل از هر نوع دیگر از پدیده­های اجتماعی در نظر می­گرفتند، (2) ترجمه را مثل یک خرده­نظام درون یک نظام بزرگترِ متشکل از پدیده­های مرتبط (آن چنان که در نظریه نظام­چندگانه مطرح است) مطالعه می­کردند؛(3) در آخر، ترجمه را در یک بافت وسیع­تر اجتماعی می­گذاشتند و به آن بخاطر ارتباطش با گفتمان اجتماعی می­پرداختند. نگارنده معتقد است که پارادایم اجتماعی-انتقادی احتمالاً فراتر می­رود و نظریه­ی نظامهای اجتماعی لومان را برای مطالعه و بررسی ِنقش اجتماعی ترجمه به کار می­برد. نظریه­ی نظامهای اجتماعی ابزار مفیدی را در اختیار محقق انتقادی مطالعات ترجمه می­گذارد تا بتواند در نظریه­پردازیِ ترجمه بعنوان یک پدیده­ی مرزمند و نظام­مند بهره برد.

کلمات کلیدی: مطالعات ترجمه، نظریه­ی نظامهای اجتماعی، نیکلاس لومان، جامعه­شناسی ­ترجمه، رویکرد انتقادی.

از میان انواع تحقیقات جامعه­شناختی­ خرد، ­جامعه­شناختی میانی و جامعه­شناختی کلان در زمینه­ی مطالعات ترجمه­ی ِ جامعه­شناختی معروف ِامروز، کمترین تحقیقات درباره­ی نوع آخر انجام شده است. جامعه­شناسی خرد به بازیگران فردی ِ جامعه رسیدگی می­کند (مثل مترجمان کتبی یا شفاهی)، جامعه­شناسی میانی به گروههای تشکیل­شده از این بازیگران مثل سازمانها می­پردازد؛ جامعه­شناسی کلان مجموعه­های بزرگتر (فرهنگها، دولت،ملتها و تمدنها) یعنی نظامهای اجتماعی بررسی می­کند. در این مقاله نگارنده نشان می­دهد مطالعه­ی نقشهای اجتماعی نظام­مند ِ ترجمه ادامه­ی منطقی گرایشات موجود در این چند دهه­ی اخیر ِ مطالعات ترجمه می­باشد.

ترجمه: فعالیتی اجتماعی

مطالعات ترجمه تقریباً رشته­ی تحقیقاتی جدیدی است که در این نیم دهه­ی گذشته گسترش زیادی داشته است. این رشته در ابتدا بخشی از زبانشناسی کاربردی و نقد ادبی بود، اما بزودی مشخص شد که فعالیتها و محصولات ترجمه­ای و همچنین تحلیل آنها به مسائل بیشتری نیز مربوط می­شود. در این مقاله نگارنده مخصوصاً جنبه­های اجتماعی فعالیتهای ترجمه­ای را مد نظر دارد. همه­ی گروههای درگیر در عمل ترجمه صورتبندی­های اجتماعی مخصوصی را نمایش می­دهند. این صورتبندی­ها دسته­هایی از خصوصیات اجتماعی و فرهنگی هستند و تعاملات آنها احتمالاً شبیه واکنشهای شیمیایی می­باشد. بعضی از این کنش و واکنشها شدید و موثرند، بعضی دیگر بی­تاثیر و یا بی­حضور. چنین موردی را می­توان در مسائل جغرافیایی، زمانی و همچنین همزمانی و درزمانی مشاهده کرد. مثلاً ممکن است در زمانی خاص فرهنگ (ب) به فرهنگ (آ) علاقه­ای نداشته باشد، اما قبل یا بعد از آن زمان علاقه داشته باشد. بعلاوه اینکه هر عمل ترجمه­ای خاص را می­توان درون یک بافت اجتماعی وسیع­تر بررسی کرد، زیرا افراد ِدرگیر، احتمالاً بازنمایانگر گروههای اجتماعی خود و حاملان اندیشه­های گروههای خود هستند. این مسئله، ما را به یک رده بالاتر می­برد، یعنی رده­ی فرافردی یا رده­ی اجتماعی. مطالعه­ی تعدادی از عملهای تکی ترجمه بطور خاص به ما این امکان را می­دهد که درباره­ی فعالیتهای ترجمه­ای ِ یک دوره­ی خاص از یک گروه اجتماعی خاص به نتایجی برسیم (توری 1995، بریست1996).

ایتامار اِوِِِن،زُهَر، با پیروی از صورتگرایان[[1]](#footnote-2) روسی، پارادایم جدیدی به مطالعات ترجمه اضافه کرد که آن را نظریه­ی نظام­چندگانه نامید (اون،زهر، 1979). طبق این مفهوم، آثار ترجمه­ای مثل نظامی درون نظامهای ادبی دیگر ِ زبان مقصد کارایی دارند. اون،زهر از ساختار مرتبه­ای ِ نظامهای ادبی ِ یوری تینیانف[[2]](#footnote-3) اقتباس کرده است. بعضی نظامها درون یک نظام­چندگانه­ی ادبی به موقعیتهای مرکزی­تر می­رسند اما بعضی دیگر در حاشیه قرار می­گیرند. او، مثل تینیانف، تلاش کرد تا ترجمه را در یک بافت وسیع­تر یعنی اجتماعی قرار دهد؛ مثلا ً سه نوع موقعیت تاریخی را نام می­برد که در شرایط اجتماعی خاصی برای مشهور و مهم شدن و کسب یکی از نقشهای اصلی در نظام­چندگانه­ی ادبی باید ترجمه انجام می­شد. چنین مسئله­ای در سه موقعیت رخ می­دهد: 1، وقتی یک نظام ادبی، سنت ادبی کاملاً شکل­گرفته­ای ندارد و شکافهای ژانری زیادی برای پر شدن دارد که درون آن نظام­چندگانه­ی ادبی ِخاص نمی­توانند تکامل یابند؛ 2، وقتی یک نظام ادبی درون نظامهای ادبی ملی ِخود در حاشیه است و یا کم­مایه است یا مخلوطی از هر دوست، پس ترجمه می­کند تا آن چه را کم دارد جبران کند؛ 3، وقتی ادبیات کشوری گرفتار بحران است یا خود را در برابر یک "نقطه­ی تحول" در تاریخ خود می­یابد.

بهرحال در مطالعه­ی نظامها، نظریه­ی نظام­چندگانه دقتی را که در آثار جامعه­شناس آلمانی یعنی نیکلاس لومان در توصیف نظامها می­یابیم، کم دارد (ر.ک. ارغنون، ش 17). نظریه­ی نظام­چندگانه صرفاً گام نخست در "اجتماعی کردن" ترجمه بود.

مفاهیم اصلی نظریه­ی نظامهای اجتماعی لومان:

اینک مفاهیم اصلی نظریه­ی نظامهای اجتماعی لومان را مطرح می­کنم. هر نظام یک صورتبندی محاصره­شده توسط یک محیط است. نظام بدون محیط وجود ندارد همچنان که ماهی بدون آب نمی­تواند زنده بماند (مولر، 2006، ص 9). باید بین نظامهای دگربارور و خودبارور تمایز قائل شویم: اولی توسط منابع خارجی پرورش می­یابد و دومی خویش­پرور است. نظامهای خودبارور با توجه به تفاوتهایی که بین خود و محیط­شان می­یابند خود را بازتولید می­کنند.

همه­ی نظامهای خودبارور و محیط­هایشان پیچیده هستند. 2 نوع پیچیدگی وجود دارد: 1، نافهمیدنی، که درنتیجه­ی وصل همه چیز به همه چیز است، 2، ساختارمند و معین، انتخاب احتمالی ارکان. پیچیدگی نظام از پیچیدگی محیط همیشه کمتر است. هر نظام، فروکاستی از پیچیدگی ِنافهمیدنی­ست چون قالب­نمای تمایز[[3]](#footnote-4) و الگوی انتخابی دارد. فروکاست پیچیدگی برای صورتبندی نظام بسیار ضروری است و بعنوان یک گزاره­ی نظری، اثرات جنبی وسیعی دارد که در زمان مناسب بحث خواهد شد.

هر نظام بواسطه­ی مرزی از محیط جدا می­شود. مرزها نتیجه­ی اعمال کردن قالب­نمای تمایز در پیچیدگی نافهمیدنی می­باشند. بخشهای مکان، زمان یا اطلاعات تاکنون به دو قسمت تقسیم شده­اند. هر بخش بخاطر الگوی انتخابی خاص خودش با بخش دیگر متفاوت است. محیط ِحاصل­شده برای نظام سرشار از اطلاعات کم­دقت است که نظام نیز با محیط با پیچیدگی نافهمیدنی و در نتیجه با بی­اطلاعی برخورد می­کند. این مرز، پیچیدگی ساختارمند معین (یعنی نظام) را از پیچیدگی نافهمیدنی (یعنی محیط) جدا می­کند.

در نظریه­ی نظامهای اجتماعی لومان تمایز مشخصی بین نظامهای روانی در هر فرد واقعی و متمایز که جامعه را می­سازد و نظامهای اجتماعی که در نتیجه­ی این ساخته می­شود قائل می­شود (لومان، 2002، صص 155،156). تفاوت اصلی این است که دومی (یعنی نظامهای اجتماعی) گرچه از انسانهایی خودآگاه ساخته شده اما هیچ خودآگاهی­ای ندارد، هر چند که این جمله متناقض به نظر برسد. این دو نتیجه­ی اعمال مجازگونه­ی خصوصیات اجزای نظام به کل نظام است. لومان جامعه را مخلوط سنتی نظامی ارتباطی تفسیر کرد و نه نظامی هوشمند یا مجموعه­ای از افراد. اما ارتباط در اینجا دیگر به معنای "انتقال" اطلاعات از موجودی زنده یا نظامی هوشمند به دیگر نظامهای مشابه معنا نمی­دهد، بلکه آن را صورتبندی نظام در رسانه­ی معنا مدنظر گرفته است. ارتباط اعمال ِهمیشه­گسترده­ی قالب­نمای تمایز ِنظام بر دامنه­ای از احتمالات موجود است. انتخاب اعمال­شده اساس انتخابهای آینده­ی ارتباط نظام را تشکیل می­دهد. در آخر باید گفت ارتباط واقعیتی برآینده است که فرض می­کند افراد زنده توانایی هوشمندی دارند اما نمی­توان آن را به هیچکدام از آنها یا حتی همه­ی آنها فروکاست (لومان، 2000، ص 9 و 139). پس نظامهای اجتماعی شامل حوادث ارتباطی می­شود نه انسانها.

جامعه بعنوان نظام، خودمرجع است یعنی همیشه خودناظر و بنابراین بسته و خویش­بازپرور است. بنابراین جامعه بهترین نظام اجتماعی خویش­پرور است (لومان، 1995، ص 408). وقتی جامعه، ارتباطی را صورت می­دهد، واحدهای ِ جزئی خود را که از آنها ساخته شده است تشکیل می­دهد و هر چه که بدین طریق ساخته می­شود جامعه نام دارد و جنبه­ای از فرایند ساختن محسوب می­شود (همان، ص 409،408). لومان سازوکار ِخودپروری ِ نظامهای ارتباطی را که همان نظامهای اجتماعی می­باشند چنین توصیف می­کند:

ارتباط مرتباً ارتباطات بیشتری را فرا­خوانده و انتظار می­کشد، و تنها درون شبکه­ی ارتباطات خودساخته است که می­تواند ارتباطاتی بعنوان اجزای عمل­کننده از نظام خویش بسازد. در انجام چنین کاری، ارتباط نظام خودپرور ِمتمایزی در معنای دقیق آن (نه در معنای استعاری آن) می­سازد.}...{ ارتباط فرایندی خودعامل است و با این معنا نظامی خودپرور است. هر چه که ارتباط نام گیرد با ارتباط نیز ساخته می­شود. در واقع ارتباط، درون قالبی متمایز از خودمرجعی و دگرمرجعی، در زمان بواسطه­ی فراخواندن و انتظار کشیدن ارتباط­های بیشتر و در جامعه با قرار دادن معنای درک­شده در برابر پذیرش یا عدم­پذیرش رخ می­دهد (لومان، 2000، ص 9 و 11).

این تعیین درونی ِنظام اجتماعی کفایت می­کند و احتیاجی به تعیین خارجی توسط پذیرش یا هر نوع کنش آگاهانه­ی دیگری نیست. بنابراین با توجه به نظریه­ی لومان جامعه به عنوان نظام، گستره­ای فراتر از افرادی که آن را می­سازند دارد؛ ولی نظام اجتماعی نظامی است که خودمرجعی آن براساس ارتباط است (که شرکت­کنندگان هوشمند را به خاطرمان می­آورد) و ارتباط، جامعه را نظام ارتباطی می­کند.

ترجمه: ارتباطی دگرمرجع[[4]](#footnote-5)

 خودپروری ِ،یا خویش­بازپروری، نظام اجتماعی با توجه به مزیت خودمرجعی و دگرمرجعی رخ می­دهد. ترجمه وسیله­ای برای دگرمرجعی ِنظام اجتماعی می­باشد؛ به بیان دیگر، ترجمه برای هر تعاملی که جامعه با محیط برقرار می­کند ضروری است. ترجمه وسیله­ای برای فهم نافهمیدنی­های محیط است. ترجمه وسیله­ای برای کم­کردن بی­اطلاعی نسبت به محیط از طریق ایجاد اطلاعات معنادار است؛ یعنی اطلاعاتی که بتوان در گستره­ی معناهای نظام با آن ارتباط داشت و بنابراین، این اطلاعات را به ارتباطات درونی نظام وارد میکند.

ارجاعات، دو سطح مهم برای مطالعه­ی ترجمه دارند: درزمانی و همزمانی. سطح همزمانی، همه­ی حوادث خودمرجع و دگرمرجع ِانجام­شده توسط نظام برای تضمین خودپروری نظام است که در ارتباط با محیط معاصرش رخ می­دهد. سطح درزمانی، زمان را به محیطی برای نظام تبدیل می­کند؛ نظام احتمالاً تصمیم می­گیرد حادثه­ای ارتباطی را از گذشته ترجمه کند. برای دگرمرجع­های درزمانی می­توان ترجمه­ی ادبیات ملی از زمانهای گذشته را مثال زد: مثل ترجمه­ی کارنامه­ی اردشیر بابکان توسط صادق هدایت. ترجمه بندرت در دگرشکل­سازی[[5]](#footnote-6) یک دگرمرجع به خودمرجع تاثیر دارد. مثلاً اوستا با قرار گرفتن در بخشی از نوشتجات[[6]](#footnote-7) ادبیات فارسی (با آنکه بخشی از ادبیات نوشتاری قدیمی فارسی است و به بیان دقیق­تر رسانه­ی زبانی مختلف متعلق به مردم و فرهنگی مختلف نیست) بخشی از میراث ملی فارسی شده­ است. ترجمه­ی اوستا به فارسی معاصر آن را در دسترس فارسی­زبانان قرار داد؛ در غیر اینصورت تنها برای عده­ی محدودی از محققانی که قادر به خواندن متن اصلی می­بودند قابل استفاده می­بود. اردشیر بابکان هم بدون ترجمه، دیگر دگرمرجع نمی­بود. بهرحال، ترجمه تداوم خودپروری و خودارجاعی جامعه­ی مدنظر را در طی قرنها با تبدیل دگرارجاعی به خودارجاعی، تضمین می­کند. پس ترجمه ارتباطی دگرمرجع و وسیله­ای برای نظام است تا بدنبال مرزهای خود و حوادث ارتباطی داخلی یا خارجی سازنده­ی خود باشد.

کاربرد نظریه­ی نظامهای اجتماعی لومان در ترجمه: سه پارادیم

ترجمه را می­توان در سه پارادیم مدنظر گرفت:

(آ) "نظامی ِدرون ِخود" انواع خاصی از فعالیتها و یا نتایج را بهمراه انواع دیگر فعالیتها و نتایج با توجه به قالب­نمای تمایز ایجاد می­کند. همانطور که قبلا ً اشاره شد، تفاوت نقش مهمی در نظریه­ی لومان دارد. نظام همواره خود را از محیط متمایز می­کند؛ بنابراین همیشه خود را بازتولید می­کند. این خودتفاوتی ِ نظام، هویت ِاتحاد و خویش­بازتولیدی­اش را می­سازد و این فرایند نیز به محیط اتحاد می­بخشد (لومان 1995، ص 18).

(ب) ترجمه، خرده­نظامی درون یک نظام بزرگتر: انواع فعالیتها و یا نتایجشان در مقایسه با فعالیتهای دیگر و نتایجشان که البته کاملا ً همزمان رخ نمی­دهند؛ تفاوت بین آنها، شباهتشان را پنهان نمی­کند؛ به کلام لومان، ارتباط معناداری بین اجزای نظام یا خرده­نظامهایی که شکل می­دهند وجود دارد (این اجزا از یکدیگر متمایزاند ولی خصوصیات سازه­ای مشترکی نیز دارند).

(پ) ترجمه، پدیده­ای مرزی: می­توان آن را در بافت روابط بین نظام اجتماعی و محیط مطالعه کرد.

کاربرد نظریه­ی لومان در پارادیم(آ):

 یک نوع از رویکرد (آ) را در کاربرد تئو هرمانز از نظریه­ی لومان (1997،1999، 2007آ، 2007ب) می­توان یافت. هرمانز در تأملاتش درباره­ی ترجمه بعنوان یک نظام، بین هستی­شناسی و معرفت­شناسی تمایز قائل شده است. در همین معناست که اعلام می­کند منظورش این نیست که اثبات کند ترجمه یک نظام است. به بیان دیگر، با جایگاه هستی­شناختی ِ ترجمه کاری ندارد: نه اعلام می­کند که ترجمه نظامی اجتماعی است نه احتمال چنین چیزی را رد می­کند. نظریه­ی لومان را برای گسترش یک ابزار مفهومی به کار می­برد (2007آ، ص 111؛ 2007ب، ص 66). بهرحال، وقتی نظریه­ی نظامهای اجتماعی را در ترجمه به کار می­برد آن را نظام اجتماعی مستقلی میان نظامهای اجتماعی با کارکردهای مختلف مدنظر می­گیرد. چنین دیدگاهی درباره­ی ترجمه جملات بعدی را بوجود آورده: "می­خواهم ترجمه را نظامی اجتماعی مدنظر بگیرم{...} که شامل ارتباطاتی به نام یا مربوط ِ ترجمه می­شود" (2007 ب، ص 66)؛ "نظام ترجمه پویایی خود را می­سازد ، و اگر بخواهید فردیت خاص خود را می­یابد ، و خود را از دیگر عملهای استدلالی، دیگر نظامهای اجتماعی متمایز می­کند" (2007آ، ص 115). هرمانز در بحث رابطه­ی بین نظام ترجمه و محیط آن می­نویسد:

نظام ترجمه، دنیا را با دیدگاهی ترجمه­ای درک می­کند. گفتارها را بیشتر بخاطر کاربرد مجدد از آنها در بافتهای دیگر زبانی مدنظر می­گیرد و کمتر به ارزشهای کاربردی آنها می­پردازد. همچنین نظامهای اجتماعی دیگر را مثل سازمانها و نهادها، که هر کدام قوانین و مقررات خودشان را بعنوان انواع ارتباطاتی که در حوزه­ی خودشان جریان دارد، مد نظر می­گیرد (همان، ص 117).

بنابراین هرمانز ترجمه را نظامی اجتماعی و مستقل در میان نظامهای دیگر مدنظر می­گیرد که هیچ مرکزیت و اساس منطقی یا روایت[[7]](#footnote-8) غالبی ندارد (همان، ص 118)، و یکتایی هر نظامی یا خصوصیت متمایز بودنش، از کاربردش سرچشمه می­گیرد یعنی نقشی که هر نظام به خودش نسبت می­دهد (2007ب، ص 66). هرمانز جایی را که ترجمه می­گیرد یا در میان خرده­نظامهای اجتماعی دیگر به آن می­دهند در نظر نگرفته، طوریکه نیازی به تمایز دادن بین واژه­های "نظام" و "خرده­نظام" در آثارش نیست. درنظر گرفتن ترجمه میان صورتبندی­های اجتماعی بزرگتر مربوط به پارادیم ب و پ می­شود.

سوالات اصلی مدنظر در پارادیم (آ): چه چیزی ترجمه را فعالیتی خاص می­سازد؟ چطور به دگرپیروی ترجمه بپردازیم؟ می­شود (هرمانز 1999، ص 137). پیشنهاد او، به کاربردن نظریه­ی لومان برای حل این مشکل است. اگر معیارهای لومان از نظریه­ی اجتماعی را در ترجمه به کار بریم، باید مثل هرمانز بپذیریم که ترجمه احتمالا ً نظام خودپرور اجتماعی­ست زیرا ترجمه کارکردهای اجتماعی خاص خود را دارد (مثل گسترش دامنه­ی جامعه) و برای تنظیم ارتباطات خودپرورش نیز برنامه­های خودش را دارد (هنجارها، انتظارات و...؛ هرمانز 2007ب، صص 66،67). ترجمه، رسانه و رمز دودویی[[8]](#footnote-9) خود را دارد. رسانه شکلی از ارتباط است که احتمال تداوم موفقیت آمیز ِ ارتباط را افزایش می­دهد؛ رمزهای نظامهای خودپرور تمایزهای اساسی هستند که ارزشهای مثبت و منفی را می­سازند (مولر، 2006، ص 26، 29، 216، 221). هرمانز رسانه­ی ترجمه را "جنبه­های ترجمه­ای" ذکر کرده؛ رمز دودویی ترجمه همان معتبر/نامعتبر (1999، ص 143) است. اگر بخواهیم ترجمه را نظامی اجتماعی توصیف کنیم، باید کارکردها، برنامه­ها، رسانه و رمز دودویی آن را تعریف کنیم؛ و من تعریف هرمانز از رسانه و رمز دودویی ترجمه را برمی­گزینم.

"جنبه­های ترجمه­ای" دقیقا ً چیستند؟ این جنبه­ها احتمالا ً مربوط به "نقش نمایانگرایانه­ی[[9]](#footnote-10)" ترجمه هستند که شامل "تولید بازنمودهای گفتمانهای قبلی در طول مرزهای نشانه­شناختی" می­شود (هرمانز1999، ص 142). با چنین فرضی و با هر تعریفی از مرزهای نشانه­شناختی که در درون آنها ترجمه به بازنمود گفتمانهای قبلی بپردازد، ترجمه بین نظامهای متعامل میانجی­گری می­کند. بنابراین می­توان رسانه­ی ترجمه را احتمالا ًو دقیق­تر همان میانجی­گری ذکر کرد. رسانه­ی سیاست، قدرت است؛ رسانه­ی نظام کاربردی ترجمه، میانجی­گری است. تأکید بر ارائه­ی تعریفی دقیق از رسانه­ی نظام ترجمه سفسطه کردن نیست، بلکه کمک می­کند تا بینش اون،زهر درباره­ی نیاز به در نظر گرفتن ترجمه بعنوان مورد خاصی از انتقال را تمجید کنیم. اگر چنین چیزی را مد نظر نگیریم:

(آ) مجموعه­ی پدیده­های هم­ریشه بعنوان موضوعی واحد برای مطالعه مدنظر می­آیند، در حالیکه دیگر پدیده­ها را چنین مدنظر نگرفته و به آنها بگونه­ای بی­نظم می­پردازند، گویا به زمینه­ی نشانه­شناختی ِ کلا ً متفاوتی تعلق دارند؛ (ب) رویکردهای کلی، که در هم­نظامهای[[10]](#footnote-11) گوناگون معتبر هستند، مجموعه­ای خاص که مربوط به زمینه­ای رسمی هستند شناخته می­شوند. این مسئله نه تنها رویکرد مبالغه­آمیز را به ذهن می­آورد بلکه مانع کشف حقیقت این رویکردهای خاص ، بعد از اینکه رویکردهای کلی شرح داده شد ، می­شود (اون،زهر 1990، ص 73،74).

اگر میانجی­گری لغوی را، هوشمندانه یا نیمه­هوشمندانه، از دیگر اشکال میانجی­گری جدا کنیم براحتی می­توان مهم کردن یا تحریف رویکردها را تشخیص داد. مطالعات ترجمه در ایران اکثراً به میانجی­گری لغوی پرداخته است. تقسیمات سه­گانه رومان یاکوبسن از ترجمه: درون­زبانی، بینازبانی، بینانشانه­ای نخستین تلاش برای رهایی از میانجی­گری لغوی و پیوستن به زمینه­ی گسترده­تر نشانه­شناختی بود (1959 /2000، ص 114) و زمزمه­های دیگری هم در حمایت از فهم گسترده­تر پدیده­ی ترجمه اخیراً شنیده شده است (مثلاً دهالست 2008، پیم 2010). این دیدگاه به ترجمه، همان خصوصیات پارادیم ب را دارد (ن.ک. به بخش بعدی).

از دیدگاه رمز دودویی "معتبر/نامعتبر" دقیقا ً بخاطر اینکه هرمانز ترجمه را در پارادیم آ درنظر گرفته، به ترجمه اعتبار زیادی می­دهد. قرار دادن نظام اجتماعی ترجمه در سطح اجتماعی مناسب، در واقع ذات ویژه و متغیر آن را نشان خواهد داد. ترجمه همیشه تسلیم دیگر خرده­نظامها درون یک نظام اجتماعی کلی می­شود که اکثراً خرده­نظامهای سیاسی یا هنری هستند؛ بنابراین رمز نظام­مند ترجمه احتمالا ً معتبر/نامعتبر نمی­باشد. ترجمه هرگز مشخص یا کنترل نمی­کند کدام یک از بازنمودها یا میانجی­گری­هایش معتبر شناخته خواهد شد. ترجمه مثل پوست، چشمها و گوشها در یک موجود زنده کارکرد خود را "تنها براساس فرایندهای درونی ِبسته­ی در حال جریان" (لومان 1995، ص 197) ایفاء می­کند. بعداً به این دیدگاه )پارادیم پ(خواهم پرداخت. فقط اشاره کنم که رمز دودویی ترجمه "بازنموده/ بازننموده" است. همانطور که کاربرد چشم یا گوش برجسته کردن پدیده­ی مد نظر در ارتباطات خودمرجع داخلی نظام است، ترجمه نیز پدیده­های بازننموده را شناسایی نکرده و بازنمایی نمی­کند. اعتبار بازنمایشی[[11]](#footnote-12) که توسط ترجمه بازنموده شده توسط نظام یا خرده­نظامی که ترجمه­ی آن را حکم[[12]](#footnote-13) کرده، سنجیده می­شود. درواقع، هرمانز نیز در مقاله­های بعدی خود به نتیجه­ی مشابهی رسید و اعلام کرد که "اگر ترجمه را متنی معتبری ندانند هم­ارزش متن اصلی خود نخواهد بود" (2007ب، ص 57). در همان مقاله، وقتی نوبت به تعریف رمز نظام ترجمه می­رسد صریحاً اعلام می­کند که "مفهوم بازنمایی" همین است، و ترجمه را "گفتمانی دسته دوم که گفتمانی دیگر را بازنمایی می­کند" درنظر می­گیرد؛ بهرحال، هرمانز ترجمه را به "صورتی از بازعملی بینازبانی[[13]](#footnote-14)" محدود کرده است (همان، ص 67).

نظر او (1999) درباره­ی انتظارات و رمزهای هنجاری ترجمه که در قالب ِ برنامه هستند باید اصلاح شود (1999، ص 142،143). درواقع هنجارها، دستورات، ممانعت­ها و... که فعالیت ترجمه­ای را تنظیم می­کنند تا اندازه­ای نقش برنامه­ها را دارند. بهرحال با توجه به ماهیت درونی و اجتماعی ترجمه، اگر این برنامه­ها را خارج از واقعیت عمل ترجمه مدنظر بگیریم کم­اهمیت خواهند بود. پس می­توان تحولات درون مطالعات ترجمه و دور شدنش از سازه­های نظری ایده­آلیست را توجیه کرد، مانند زمانیکه می­گفتند ترجمه غیرممکن است ولی درواقع این امر صورت می­گرفت. همچنین می­توان اختلاف زیاد بین اصول نظری مترجمان و ترجمه­هایشان را توجیه کرد. درواقع برنامه­های نظام­مند در پارادیم پ است که وارد بافت نظام­مند گسترده­تری می­شود.

پارادایم ب:

 برای پی بردن به خصوصیات ذاتی ترجمه بعنوان یک نظام و همچنین مفهوم­پردازی[[14]](#footnote-15) برای ترجمه سوای خصوصیت دگرپیروی­اش، باید از جایگاهی مناسب به آن پرداخت؛ یعنی جایگاهی که بینش لازم را برای "فراگیری" فراهم کند. اگر ترجمه پدیده­ای است که جامعه آن را تعیین می­کند باید آن را در بافت بزرگ اجتماع درنظر گرفت؛ به این معنا شاید ترجمه نوعی خرده­نظام درون نظام بزرگ اجتماعی، یعنی جامعه باشد.

رویکرد (ب) بازنماینده­ی مطالعات نظام­مند پیشین درون مطالعات ترجمه است که با تحقیقات اون،زهر شروع و منجر به تحقیقات اجتماعی-انتقادی شد. بهرحال اون،زهر و پیروانش در مکتب تلاویو،لوون که بر مبنای اصول صورتگرایان روسی بود ترجمه را درون یک نظام ملی،ادبی مدنظر گرفتند. آنها فراتر از این خرده­نظام اجتماعی تحقیق نکردند. اما با توجه به منطق نظریه­ی لومان، نظام ادبی خود خرده­خرده­نظامی درون نظام کارکردی اجتماعی بزرگتری بنام هنر است که آن نیز خرده­نظامی درون نظام اجتماعی محسوب می­شود.همین اختلاف، تفاوت اصلی رویکردهای ب و پ در مطالعات ترجمه می­باشد.

حال دقیق­تر به رویکرد (ب) می­پردازیم. مفهوم نظام در این رویکرد مربوط به متن مقصد یا اکثراً تعدادی انتخابی از متون مقصد می­شود. انتخاب متون براساس معیارهای مختلفی انجام می­شد، مثلا ًبا توجه به دوره­ی تاریخی و منطقه­ی جغرافیایی در اثر سال 1975 لمبرت یا با توجه به ژانر، دوره­ی تاریخی و منطقه­ی جغرافیایی در اثر سال 1985 فنگرپ. بنابراین ترجمه­ها بعنوان متون مقصد، نظامی مبتنی بر زبان مقصد و کارکردی درون فرهنگ مقصد می­ساختند که فقط محدود به نظام ادبی نمی­شد.

از دیدگاه معرفت­شناسی می­توان به تناقض موجود در این رویکرد براحتی پی برد. ترجمه­ها بعنوان متون مقصد، نظامی براساس یک قالب­نمای تمایز و خاص شکل می­دهند (مثلا ًترجمه همان­ست که در جامعه به آن نام خوانده می­شود یا مدنظر گرفته می­شود). بهرحال مطمئنا ًنمی­توان این نظام را جدا از دو محیط پیرامونش بررسی کرد؛ مثلا ًبرای ترجمه­های ادبی، این دو محیط، اجتماعی و ادبی هستند. بعلاوه اگر رابطه­ی بین ترجمه­ی لغوی[[15]](#footnote-16) بعنوان فعالیتی زبانی را با دیگر فعالیتهای ادبی بررسی کنیم، به پیوستگی درونی ترجمه و هنر لغوی[[16]](#footnote-17) پی می­بریم. با توجه به شباهتهای اساسی که بین این دو فعالیت زبانی وجود دارد می­توان تفاوتها را دارای اهمیتی ثانوی درنظر گرفت. پس، از هر دو دیدگاه معرفت­شناسی و هستی­شناسی کاملا ً منطقی است که آنها را به هم مربوط بدانیم. می­توان گفت شباهتها و تفاوتها به ترتیب یک نظام و یک خرده­نظام (نظام ادبی و خرده­نظام ترجمه­ی ادبی) را شکل می­دهند. میدان وسیع­تری که نشانگی[[17]](#footnote-18)ِ نظام­مند توصیف­شده را مد نظر می­گیرد شامل فعالیتهای زبانی و غیرزبانی می­شود، یعنی فعالیتهایی که مسئول روابط بین انسانها هستند ولی لزوما ًکلامی نیستند (مثل موسیقی و نقاشی). نظامهای زبانی و غیرزبانی لزوما ًاز خرده­نظامهایی با چندین قالب­نمای تمایز ِتشکیل شده­اند که معیارهای یک یا چندزبانگی و کارکرد متنی نیز از آنها هستند. بنابراین بین ترجمه و غیرترجمه از یک سو و متون ادبی و غیرادبی یا کاربردی از سوی دیگر تمایز قائل شدیم. این دو قالب­نمای تمایز در رویکرد (ب) برای تحقیق درباره­ی ترجمه اساسی هستند.

در رویکرد (ب) محیط شامل متون مبدأ ی است که خصوصیات زبان مبدأ ی و فرهنگ مبدأ ی را دارد؛ متون مقصد هم با زبان و فرهنگ خودشان یک نظام تلقی می­شوند. این توزیع "نقشها" با درخواست مطالعات توصیفی ترجمه مطرح شده، که با توجه به آن متون ترجمه­شده درون فرهنگ مقصد بررسی می­شود؛ چرا که از نظر هستی­شناسی متمایل به فرهنگ مقصد­اند و توسط آن استفاده می­شوند (یعنی اساسا ًو در اکثر موارد توسط فرهنگ مقصد استفاده می­شوند هر چند که محدود به آن نباشند). بنابراین، متون ترجمه­شده بخش و جزئی از خودپروری نظام مقصد مدنظر هستند و نه محیط مقصد. متون مبدأ ی متعلق به محیط نظامی هستند که آنها را برای ترجمه کردن برمی­گزیند. نظام (1) نظامی دیگر را مشخص می­کند که نظام (2) است در میان نظامهای دیگر در محیطش – یعنی "درون ساختاری بسیار پیچیده از نظامی دوجانبه (1) و روابط محیط"؛ اما نظام (1) از طریق خودپروری و قالب­نماهای تمایزِ ِخودمرجع ِنظام، بسیار یکپارچه­شده ولی هنوز "به مشاهده­ی مخصوص گزینشگر نیاز دارد" (لومان 1995، ص18). نظام ِشناخته­شده­ی (2) باید چیزی داشته باشد که نظام (1) ندارد. اگر این پدیده لغوی بیان شود (به شکل متن، شفاهی یا نوشتاری، گزینه­ی جدید که در تاریخ تمام تمدنهای مدرن برتر بوده) باید بگوییم احتمالا نظام (1) آن را قرض می­گیرد و می­کوشد آن را در ارتباطات خود بگنجاند. انتخاب یک پدیده­ی مورد نیاز از محیط براساس ارتباطات معنادار انجام می­شود؛ یعنی با چنین انتخابی پیش­فرض این است که عناصر نظام (1) همسان عناصر نظام نوین (2) هستند و یا می­توانند همسان آنها باشند. عناصر نظام (2) بخشهایی از محیط نظام (1) هستند. رویکرد (ب) اساساً ما را با بافت بزرگتر اجتماعی درگیر می­کند و رویکرد (پ) هم نهایتا ًاز درون نظریه­ی مشهور نظام چندگانه برمی­آید.

پارادایم (پ):

در پارادایم (پ) ترجمه را نه تنها در زمینه­ی خرده خرده نظام ملی ِ ادبی یا خرده نظام هنری در نظر می­گیرند بلکه همچنین تأثیری را که ترجمه بر نظام کلی اجتماعی می­گذارد نیز مد نظر قرار می­دهند. لومان در نظریه­ی خود اشاره­ای به چیستی نظامهای اجتماعی نکرده است و معتقد است این صورتبندی­های اجتماعی هستند که خودپروری خودشان را دارند و بدین ترتیب از دیدگاه نظریه­ی نظامهای اجتماعی لومان موضوعاتی مشروع برای تحقیق می­سازند. به خاطر همین است که لومان خود نظریه­ی نظامهای اجتماعی را به پدیده­هایی مثل نظامهای فرد به فرد درون سازمانها و درون نظامهای اجتماعی بزرگتر (مثل اقتصاد، دین، هنر و...) به کار برده­است.

همچنین او قدرت، عشق و احساس را از موضوعات مشروع درون نظریه­ی خود قرار داده­است. همه­ی این پدیده­ها تمام انواع نظامهای اجتماعی را در بر دارند: یعنی از جامعه­شناسی خرد و میانی تا جامعه­شناسی کلان. نظریه­ی لومان، فرهنگها، دولت، ملتها، تمدنها و هر چیزی را که بستاری[[18]](#footnote-19) خودپرور باشد در بر می­گیرد. بخاطر همین است که نظریه­ی او برای ترجمه به عنوان یک نظام یا به عنوان یک خرده­نظام درون نظام ادبی (که نظامی چندگانه است) یا حتی بعنوان خرده­نظامی از نظامهای جامعه­شناسی کلان کاربرد دارد. در واقع اگر ترجمه بعنوان یک صورتبندی نظام­مند قلمداد شود، بایستی بعنوان یک نظام، خرده­نظام، یا خرده­خرده­نظام،بسته به گستره­ی مطالعاتی آن تعریف شود. در رویکرد (A) ترجمه یک نظام است، در رویکرد (B) خرده­نظامی درون نظام ادبی است، و در پارادیم (C) اگر ترجمه را خرده­نظامی میانجی­گر مد نظر بگیریم آنگاه خرده­نظامی از نظام اجتماعی یا خرده­خرده­نظامی درون خرده­نظامی خاص خواهد بود (مثلا ترجمه­ی ادبی درون نظام ملی ِادبی). ترجمه معمولاً در بیش از یک خرده­نظام قرار می­گیرد. مثلاً ترجمه­ی تئاتر هم احتمالاً خرده­خرده­نظامی از خرده­نظام ادبی است و هم خرده­خرده­نظامی از خرده­نظام­تئاتر ملی درون خرده­نظام کاربردی هنر از نظام کلی اجتماعی است (ملت، تمدن، فرهنگ و...). نظام خودپرور وجودی[[19]](#footnote-20) پیچیده است. خودتمایزی آن از محیط درون نظام (کلی) اجرا می­شود:

می­توانیم معنای تفاوت را همان یکپارچگی یا یکپارچگی پیچیده در نظر بگیریم. تمایز به طریقی خاص آنچه متفاوت است را حفظ می­کند؛ تمایز تفاوت است و نه جدایی. تا اندازه­ای که بتوانیم تمایز را یکپارچه در یک قاعده بگنجانیم (مثلاً بعنوان تسلسل[[20]](#footnote-21)). می­توانیم یکپارچگی نظام را نیز از همان راهی که تمایز ِنظام در آن ساخته می­شود تعیین کنیم. تمایز، نظام­مندگی[[21]](#footnote-22) ِ نظام را فراهم می­کند و جدا از هویت خاص آن (تمایز از دیگر نظامها)، نوع دومی از یکپارچگی را هم کسب می­کند (تمایز از خود).تمایز، هویت ِخود را احتمالاً بعنوان اولین اصل از صورت ِخاص ِتمایز کسب می­کند(لومان، 1995، ص 18).

شاید یک نظام مجموعه­ای ساده باشد، مثلاً دسته­ای از جایگاه­ها؛ تضادی از نوع ِمرکز،حاشیه؛ مجموعه­ای از موفقیتهای تکامل­یافته­ی پیاپی یا مجموعه­ای از کارکردها. اون،زهر بیشتر نوع مرکز،حاشیه که وی آن را نظام چندگانه نامیده و در واقع ادبیات ملی می­باشد مورد تحقیق قرار داده­است. احتمالاً ترجمه­های انجام شده از یک نویسنده­ی کلاسیک، خرده­نظامی درزمانی شکل می­دهد که مجموعه­ای ساده از ترجمه­ها یا (با توجه به معیارهای مختلف) دسته­ای از جایگاه­ها هستند.

آثار ترجمه شده گاهی بدون درنظر گرفتن تاریخ بعنوان موفقیتهای تکامل یافته برای نزدیک­تر شدن به متن اصلی، مطالعه می­شوند. بنابراین مثلاً گوته (1992،1819)، ترجمه را تلاشی مرحله به مرحله برای رسیدن به بازنمودی همتراز متن اصلی در فرهنگ مقصد با استفاده از امکانات زبان مقصد می­دانست. این دیدگاه را امروز آنتوان برمن (1995) و هانری مسکونیک (1999) پذیرفته­اند: ترجمه، از مقدمه،ترجمه­ای ناقص به متن،ترجمه تکامل می­یابد.

لومان بین اجزا و روابط در درون ساختار نظام، تمایز قائل است. اجزا کوچکترین واحدهای نظام هستند، تقسیم­نشدنی­اند و تغییری در نوع روابط و ارتباطات درونی­شان با دیگر نظامهای دارای جایگاه بالاتر یا پایین تر ایجاد نمی­کنند. لومان آنها را با میله و چوب گرد ساختمان مقایسه می­کند. روابط درون نظامی که او آنها را با اتاقهای ساختمان مقایسه می­کند احتمالاً در شکل­دهی خرده­نظامها دخیل هستند. اجزای نظام که در مطالعات ترجمه به کار می­روند، آثار ترجمه شده و دیگر پدیده­های گفتمان اجتماعی، مثل تک­ایده­ها[[22]](#footnote-23) (کوچکترین واحد(های) متفکرانه از مجموعه­ی گفتمانهای اساساً خصمانه­ی طبقات اجتماعی) هستند (جیمسون 1981، ص76). خرده­نظامها روابط بین این اجزا هستند، اجزایی که حوادث ارتباطی ترجمه­ها هستند. بنابراین گروه­بندیهای مختلفی از ترجمه را با توجه به معیارهای متفاوت می­توان قائل شد (مثلاً با معیار ژانر). در رویکرد (پ) حوادث ارتباطی ترجمه­ای احتمالاً با دیگر پدیده­های اجتماعی گروه­بندی می­شوند، بنابراین می­توانیم ترجمه را درون یک بافت نظام­مند اجتماعی در نظر بگیریم. مثلاً می­توانیم تأثیر ترجمه را در ایجاد نوع خاصی از تک­ایده تحقیق کنیم.

دوباره تأکید می­گردد که به لحاظ روش­شناختی، اصطلاح­شناختی و نهایتاً معرفت­شناختی، اصطلاح نظام چندگانه مناسب به نظر نمی­رسد، چرا که رابطه­ی ِ نظام ِنشانگی کلامی،هنری را با نشانگی کلامی،غیرهنری و در بُعدی وسیع­تر با دیگر انواع نشانگی­ها و محیط اجتماعی مربوط­شان مختل می­کند. اصلاً چرا خرده­نظام ادبی را نظام چندگانه نامیده و برتر جلوه دهیم؟ که آن تنها بخشی از ساختاری بزرگتر یعنی نظام اجتماعی می­باشد که به واقع از نظر منطقی، بهترین نظام چندگانه می­باشد (یعنی چندگانگی ِبیشتری از هر نظام ِچندگانه­ی ِدیگر ِدرون ِخود دارد). علاوه بر اینها، در رابطه با متون/گفتارهای لغوی ترجمه شده درون یک بافت اجتماعی بزرگتر (یا همان محیط)، ترجمه محل تلاقی قالب­نماهای تمایز است که بطور نامحسوس همه جا در درون نظام یا جامعه­ی مد نظر حضور دارد و سرانجام در حوادث مرزی ظاهر می­شود. هنجارهای گفتمان اجتماعی خود را نمایان کرده، بنابراین وقتی که متون مبدأ با متون ترجمه شده مقایسه شود و هنجارهای ترجمه­ای حاکم بر انتقالات با هنجارهای سازمانی شکل­دهنده­ی نظامهای مقصد منطبق شود و ورود این نوع متون را تضمین کند می­توان هنجارها را در پدیده­های منتقل­شده­ی بین­نظامی مشاهده کرد (بریست 1996). در یک رویکرد معمولی (پ)، نظامهای اجتماعی و هنجارها و گفتمانهایشان، ترجمه­ها (و دیگر فعالیتهای نشانه­ای اجتماعی) را مشخص می­کنند. چنین جبر اجتماعی ارتباطات خودپرور جامعه را تضمین، جامعه را به نظامی ارتباطی تبدیل، و یا به کلام لومان خود،ناظری و خود،مرجعی نظام را که همان خود،بازتولیدی آن است تضمین می­کند.

روش­شناسی پارادیم (پ)

پیامد روش­شناختی مهمی در این پارادیم مد نظر است. می­توان اجزا را شمرد و روابط بین آنها را با آمار بیان کرد ولی چنین کاری فقط توصیف نظام از جنبه­ی کمی است و تنها تا وقتی که بین اجزا به وجود روابط قائل باشیم و همواره به یکدیگر ارجاع شوند، کیفیت کسب می­کند (لومان 1995، ص 21). برای توصیف جنبه­ی کیفی روابط، باید اجزای نظام را با توجه به روابط و بنا بر هم­ارجاعی که دارند توصیف کرد. همچنین باید تأکید کرد که چنین توصیفی، گزینشی صورت می­گیرد، چرا که توصیف تمام روابط موجود بین اجزای نظام غیر ممکن است. بوضوح برای حل مشکل معیار و رسیدن به توصیفی روش­شناختانه و مستند از نظام مورد مطالعه، باید میزان هم­وابستگی نظام و خرده­نظامهایش را، یعنی جامعه به عنوان نظام، از یک سو، و ترجمه بعنوان خرده­نظامش از سوی دیگر مد نظر داشت. به خاطر همین، در رویکرد (پ) پدیده­های ترجمه­ای را با توجه به این نکته و با توجه به چگونگی متناسب شدن نظامها بعنوان اجزایی که تشکیل دهنده­ی خود این نظامها هستند بررسی می­کنند (همان).

برای تعریف یک جزی باید جنبه­ی "رابطه­ای" و "مفهوم جزئی" را که برای نظام کاربرد دارد به عنوان واحدی که نمی­توان آن را تقسیم کرد مد نظر داشت (حتی اگر با میکروسکوپ نگاه کنند ترکیبی بسیار پیچیده است) (همان، ص22). ارتباط ترجمه­ای از اجزای خرده­نظام ترجمه است که (در مفهوم نشانه­شناختی کلی آن) به شکل متن درآمده یا فعالیتی متن،زاینده است. این حوادث ارتباطی مربوط به متنی دیگر هستند (چه واقعی، چه تخیلی) و با آن متن وارد ارتباط ِ"ترجمه،متن اصلی" می­شوند. می­توان این نوع متن را در تقابل با دیگر شکلهای نشانگی مد نظر داشت.

در رویکرد اجتماعی-انتقادی(پ) درون مطالعات ترجمه، همانطور که قبلاً اشاره شد، اجزای دیگری را هم می­توان در ارتباط با ترجمه مد نظر داشت؛ مثلا تک­ایده­ها (بریست، 1996). یعنی ترجمه­ها را با توجه به شبکه­هایشان و تک­ایده­هایی که هستی­شناختی­شان را تعیین می­کنند مطالعه می­کنند.از آنجایی که چنین کاری ترجمه را در بافت جامعه شناختی قرار می­دهد،

تمامیت هر عمل را واقعیت جامعه­شناختی آن در نظر می­گیریم نه واقعیت روان شناختی آن. این تمامیت با تجزیه­ی خودآگاهی، به واحدهای کوچکتری که نتوان آنها را تقسیم کرد بدست نمی­آید، بلکه از راه فرآیند اجتماعی ِنسبت دادن[[23]](#footnote-24) بدست می­آید (لومان 1995، ص23).

بنا بر این همه­ی جنبه­های روانی، زبانی، ادبی و... ترجمه­های تحلیل شده را عوامل روانی، زبانی، ادبی و... در نظر نمی­گیریم بلکه آنها را از دیدگاه جامعه شناختی یا اجتماعی-انتقادی و با توجه به نسبت و ربط اجتماعی­شان تفسیر می­کنیم.

درهم­پیوستگی[[24]](#footnote-25)ِ اجزا "مفهوم مرکزی و مبهم و نظری ِنظامها یعنی شرط­گذاری[[25]](#footnote-26)" را برجسته می­کند (همان). روابط بین اجزا منظم است و "این نظم شکل اساسی ِشرط­گذاری را به کار می­گیرد، یعنی تنها در شرایطی که چیز دیگری در میان باشد یا نباشد"، می­توان روابط مشخصی بین اجزا تعیین کرد (همان). شرط­گذاری احتمالاً "عوامل تجزیه­گر" دارد یا دوسویه است (فقط وقتی دیگری رخ دهد آن یکی نیز اتفاق می­افتد). شرط­گذاری­های موفق، همانها که با ظهور چیزهایی که ممکن می­سازند بدست می­آیند، در نقش حدگذار[[26]](#footnote-27) عمل می­کنند. حتی اگر آنها را اتفاقی ناقص بیابید، نمی­توانید بدون نابود کردن آنچه ممکن کرده­اند آنها را رد کنید (همان).

در بعضی از شرایط اجتماعی–تاریخی، ترجمه با فرایندهای اجتماعی­ای که آن را تعیین کرده­اند وارد شرط­گذاری دوسویه می­شود. بعضی اوقات هم خود ترجمه یک مرز (یاحد) است.

دراینجا به موضوع جالب دیگری در تحقیقات نظام­مند،اجتماعی برمی­خوریم. برای پی بردن به نقش ترجمه در زمان و مکانی خاص باید نوع شرط­گذاری­ای که ترجمه در آن شرکت داشته را تعریف کنیم، تا بیابیم که ترجمه عاملی تجزیه­گر بوده، وارد نوعی شرط­گذاری ِ دوسویه از فرایندی اجتماعی شده، یا در جایی که حدگذار بوده در رده­ای بالاتر قرار گرفته­است.

ترجمه: پدیده­ای مرزی[[27]](#footnote-28)

آخرین نکته­ی مورد بحث ترجمه بعنوان بخشی از مرزهای نظام است. این جنبه از ترجمه مشخصاً درون پارادیم (پ) از مطالعات ترجمه فرمول­بندی می­شود. در این جنبه، ترجمه را اساساً فعالیتی اجتماعی که تماماً به زمان و مکان خاص ِخود وابسته است مد نظر می­گیرند (توری 1995، بریست 1996). بنابراین یکی از سئوالات اساسی مطالعات ترجمه درباره­ی شرایطی که تکنیکها، تاکتیکها و استراتژیهای ترجمه را تعیین می­کنند بدین صورت است: شرایط فعالیتهای ترجمه­ای در جامعه­ای خاص چیست؟

در این رویکرد، ترجمه پدیده­ای مرزی در درون نظام است (اگر چه به این اصطلاح بیان نشده است). ترجمه که محرکش جامعه می­باشد متون انتخاب شده را تغییر صورت می­دهد، طوری که متن خارجی "بومی" می­شود (بریست 1996، اینگیلری 2005، ص 125 و ص 143). در این دیدگاه به ترجمه، می­توان گفت ترجمه (1) مطلبی (از متن اصلی) را که در نظام دریافت­کننده ناپسند بوده حذف می­کند؛ (2) یا مطلبی را که متن اصلی ندارد و نظام دریافت­کننده برای این نوع متن ترجمه شده ضروری می­پندارد اضافه می­کند؛ (3) یا با جایگزینی اجزای ناپسند متن اصلی آن را دگرگون یا تصحیح می­کنند. تفاوت (1) و (2) از یک سو و (3) از سوی دیگر این است که در موارد (1) و (2) یکی از واحدهای یکی از نظامهای واکنش­دهنده مساوی صفر است ولی در مورد (3) صفری نیست بلکه دو جزی پهلو نشانده که یکی جایگزین دیگری شده وجود دارند.

چنین کارکردهایی از ترجمه را با توجه به هنجارها و انتظارات زبانشناختی، زیبایی­شناختی، اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیکی جامعه­ی پذیرنده[[28]](#footnote-29) (یا یکی از خرده­نظامهایش) می­توان تشخیص داد. البته برای انواع مختلف ترجمه­ها، هنجارها و انتظارات خاصی قائل می­شوند.

همه­ی بندهای رویکرد (پ) با مفهوم پدیده­های مرزی، که لومان آن را توصیف کرده همایندی دارند. نظامها مرز دارند و مرزها دو کارکرد دارند: نظام را از محیط جدا می­کنند و همزمان آن را به محیط وصل می­کنند، "هم­وابستگی­های درونی را از هم­وابستگی­های نظام یا محیط جدا کرده و هر دو را به هم ارتباط می­دهند"(لومان 1995، ص 29). ترجمه به مرز نظام تعلق دارد زیرا کارکردهای گشودن/بستن[[29]](#footnote-30) را انجام می­دهد، متن را از محیط گرفته برای نظام قابل استفاده می­کند و کارکرد گشودن نظام و همچنین با فیلتر کردن و تغییر شکل متن کارکرد بستن نظام را انجام می­دهد

این مفهوم که مرزها با محیط نظام مواجه هستند معمایی عقلانی و پیچیده ایجاد می­کند: کسی نمی­فهمد که مرز به نظام تعلق دارد یا محیط (همان). اگر به تاریخ بررسی ترجمه در مطالعات اولیه­ی ترجمه بنگریم، این نکته اثبات می­شود. ترجمه اکثراً با متن اصلی مقایسه می­شد و آن را وسیله­ی نظام برای رسیدن به اهدافش در نظر نمی­گرفتند؛ به بیان دیگر، ترجمه را مرزی متعلق به محیط می­دانستند نه نظام. به­هر­حال، تغییر زاویه­ی دید به ترجمه در پارادایمهای (ب) و (پ) بعنوان پدیده­ای که در اصل متعلق به فرهنگ مقصد است، توسط نظریه­ی نظامهای اجتماعی تماماً دفاع شده:

اگر مشکل تمایز در میزان پیچیدگی را کمکی برای تفسیر کردن بدانیم، سپس می­توانیم مرزها را با ثابت نگه داشتن میزان این تفاوت که تنها نظام و نه محیط برای آن استراتژی تعیین کند، مرتبط سازیم. بعد از این مسئله که نظام اجزای خودش را ساخت، تعیین مرز مهم ترین نیاز تفاوت ِنظام است (لومان، ص 29 و 30).

مهم است بدانیم نقش مرزها سطوح مختلفی دارد. مرزها همیشه نظام و محیطش را به دو بخش تقسیم می­کنند، اما این خط مرزی احتمالاً با توجه به دیدگاه نظام درباره­ی نظامهای دیگر در محیط خودش تغییر می­کند. ساده ترین مثال این است که احتمال دارد نظام با کل محیط خودش مثل یک نظام دیگر برخورد کند یا مرزهای ملی را احتمالاً مرزهای موجود با ملت دیگر بداند. ولی وقتی روابط اقتصادی، سیاسی یا علمی با یک کشور"خارجی" با مرزهای ملی هماهنگ نباشند، تعریف مرز به "داخل" محیط تسرّی می­یابد: شیوه­ی عملکرد نظام، مرز را تعیین کرده و نظام در تمام مراوداتش با محیط از طریق واقعیات موجود دیگر نقش دارد (همان، ص 30 و 31). شکی نیست که ترجمه به عنوان پدیده­ای مرزی، وسیله­ای برای ایجاد تمایز ظریف بین نظام و محیط است؛ بنابراین وسیله­ای نیز برای خودمرجعیت[[30]](#footnote-31)ِ نظامهای اجتماعی می­باشد؛ با تغییر شکل دوباره­ی آنچه ترجمه­شده می­توان این نکته را فهمید. ابتدا، فرآیند ترجمه نیازمند "کدگشایی" یا خوانشی از متن اصلی برای ترجمه کردن است که با توجه به شیوه­های عملکردی نظام مبدأ صورت می­گیرد. سپس متن ترجمه­شده با توجه به مجموعه­ی شیوه­های عملکردی ِمربوط، بازکدگذاری (بریست، 1996) می­شود. این روند کدگشایی/بازکدگذاری، سازوکاری منظم از گشودن/بستن ِنظام را ساخته و با فیلترهای بسیار و کدگشایی/بازکدگذاری "پوسته­ی دولایه" که ایدئولوژی آن را تعیین کرده (یعنی بوسیله­ی تمایلات خودپرور نظام تعیین شده) کامل می­شود.

چرا لومان؟

در بخش نتیجه­گیری، می­خواهم توضیح دهم که چرا می­توانیم نظریه­ی لومان را در ترجمه به کار بریم. می­توان نظریه­ی نظامهای اجتماعی لومان را ابزاری برای تشریح نقش ترجمه در فرایندهای اجتماعی دانست. نظریه­ی او کمک می­کند تا از منظر پرنده به ترجمه بنگریم و به آن چیزهایی که از دید بسیار نزدیک به پدیده­های ترجمه­ای نمی­شد دید، پی برد. این نکته خصوصاً با در نظر گرفتن بافت اجتماعی ِفعالیتهای ترجمه اهمیت می­یابد. نظریه­ی لومان همچنین به ما کمک می­کند تا برای ترجمه در مفهوم وسیعتری نظریه بپردازیم: ترجمه به عنوان پدیده­ای نظام­مند نه تنها انتقال کلامی است بلکه در حقیقت هر نوع انتقالی است (فناوری، فن، مفاهیم اخلاقی، زیبایی­شناختی و...). ترجمه بعنوان پدیده­ای نظام­مند شامل فرایندهای ترجمه­ای آشکار و پنهان[[31]](#footnote-32) است.

مهم است بدانیم، این دیدگاه به ترجمه بعنوان پدیده­ای مرزی از نظام اجتماعی، تنها برای صورتبندی­های بزرگ اجتماعی مثل دولت،ملتها به کار نمی­رود. اول از همه، خود اصطلاح "نظام" لومان، آن چنان گسترده است که هر نوع بدنه­ی اجتماعی ِمدعی ِمستقل بودن را در بر می­گیرد: مثل اَبَرقوم، امپراطوری، حزب ملی، اتحادیه­ی تجاری یاحتی یک خانواده. یک نظام تا وقتی که با ارتباطات متمایز، مشخص شده و از دیگر نظامهای اجتماعی متمایز باشد، به هر اندازه که باشد یک نظام است. جغرافیا مرزی از مرزهای اساسی چنین نظامهایی نیست. بنابراین، نظریه­ی لومان برای مواردی که ترجمه در مکان جغرافیایی­سیاسی[[32]](#footnote-33) یگانه و مشابهی (چندزبانی و چندفرهنگی) انجام شود، یا در مواردی که عاملان ترجمه­کننده با منشهای خاص خودشان به جذب ارتباطات نظامهای متعامل با ارزشهای خاص خودشان می­پردازند، بسیارمهم شده و مکانی برای تبادلات بین­نظامی می­گردد.

پارادایمهای کلی اجتماعی اکثراً بخاطر نادیده گرفتن "افراد" هنگام تحلیل ساختارهای اجتماعی یا بخاطر بازیچه کردن مردم (بازیگران، عاملان) در جوامع ِبه شدت جبری انتقاد می­شوند. چنین اتهاماتی به فروکاست­گریهای[[33]](#footnote-34)ِ نظری چندان قابل قبول نیست. این مشکل ریشه در کژفهمی تفاوت بین ساختمان پارادایم و نمونه­پژوهیها یا به قول ادوارد اُ.ویلسون "ساختمان نظامها" و "سامان­دهی" دارد (به نقل از رایت 1991، ص 16). وقتی از ویلسون به خاطر نظریه­ی زیست­شناختی­اجتماعی کلانش انتقاد کردند، پاسخ داد:

مشکل این بود که مردم نظریه­ی ژن،فرهنگ را نمی­فهمیدند که مشکل حادی نبوده و تنها بخشی از مشکل بود چون آنها اصلاً علم را نمی­فهمیدند. علم نوسانی مدام بین قبض و بسط است. این چرخه وقتی یک دانشمند یا دقیق­تر یک "سازنده­ی نظام" پیشرفت کرده و اعلام می­کند که می­تواند حجم وسیعی از اطلاعات را در بسته­ی نظریه­ای کوچک بگنجاند، آغاز می­شود.[…] شاید خیلی زود معلوم نشود که چطور یک نظریه قرار است تمام اطلاعات قلمرو (علمی) خودش را در بر گیرد؛ چون جدید است، اوایل کار همچنان ناقص است؛ ولی همین که آزمایش و بازتعریف شد "جزییات غنی­ای را به صورت کامل آشکار می­سازد". در این زمان نمی­توان انتظار داشت که خالق نظریه بنشیند و به نقصهای آن بیندیشد. اینکار سامان­دهان است، دانشمندانی که "جاهای خالی را پر می­کنند" این کار آنهاست که اطلاعات زیادی جمع کنند و آزمایش کنند تا بفهمند که چقدر این اطلاعات در الگویی که نظریه پیش بینی کرده قرار می­گیرد (همان).

نظریه­های علمی مثل نظریه زیست­شناسی­اجتماعی ویلسون یا نظریه جامعه­شناختی لومان ناگزیر کلی­گویی می­کنند، اما نه بدین معنا که کلی گویی آنها با نادیده گرفتن پدیده­های فردی (مثلاً به انسانها) انجام گرفته است. وقتی لومان نظریه­ی نظامهای اجتماعی را بنیان گذاشت، "حجم وسیعی از اطلاعات را در بسته­ی نظریه­ای کوچکی گنجاند". بعد از آن در مرحله­ی "سامان­دهی"، مطالعات بعدی "جاهای خالی را پر کرد" و نمونه­های فردی مثل اَشکال اجتماعی فردی یا زمینه­های جامعه­گی[[34]](#footnote-35) و تاریخی را نیز بررسی کرد. به یک معنا شاید بتوان گفت مدل لومان از جامعه بعنوان نظام، مثل عکسی سیاه و سفید است. نکته این است که هر چه شفاف­تر، بوسیله­ی قالب­نما، پدیده­ی بررسی­شده را نشان دهیم، این نقاشیهای سیاه­قلم را می­توان بعداً با "رنگهای" فردی خودشان و ترکیبات خودشان ارائه کرد ("نظامهای درهم­نافذ[[35]](#footnote-36) لومان").

از آنجایی که این نکات همیشه مد نظر نیستند، بعضی اشتباهاً فکر می­کنند نظریه­ی لومان مردم را از جامعه جدا کرده است. باید متوجه باشیم که تمایز روش­شناختی لومان بین رویکردی جامعه­شناختی با مطالعه­ی پدیده­های جامعه­گی و جنبه­های روانشناختی انسانها که بر "جعبه­ی سیاه" تمرکز دارد، حائز اهمیت است. لومان تأکید کرد که بین این رویکرد و رویکرد جامعه­شناختی جدایی قائل باشیم. می­توان از تجربیات شخصی مترجمان یا افراد دیگرِ درگیر در فرایندهای اجتماعی ِیک ماهیت مترجمانگی[[36]](#footnote-37)، با رعایت فاصله­ی روش­شناختی ِمناسب برای کاربرد نظریه­ی لومان (در مطالعات ترجمه) استفاده کرد. اگر این افراد و تجربیاتشان را حاملان ارتباطات اجتماعی قلمداد کرده و "وارد" جزئیات زندگی نامه­ای نامربوط به جامعه­شناسی نشویم، می­توانیم اطلاعات مهمی درباره­ی کارکردهای اجتماعی ترجمه با توجه به نتایج به دست آمده از تجربیات خاص این افراد کسب کنیم. تنها آثاری که جنبه­ی ارتباطی داشته­اند جزو ارتباطات اجتماعی محسوب می­شوند. ایده­ها، افکار، نیات و... در صورتیکه در کلمات، حرکات و... قابل ارتباط بیان شوند از ارتباطات اجتماعی محسوب می­شوند، در غیر اینصورت جزو بخشهای مبهم جعبه سیاه ذهن باقی می­مانند. همه­ی زیربناهای روانی ِاعمال و اظهارات جزو موضوعات پذیرفته­شده­ی علم روانشناسی هستند و در کنار موضوعات جامعه­شناختی قرار می­گیرند، چرا که به حکم مشهور لومان، تنها ارتباطات ارتباط برقرار می­کنند نه مغزها، ذهنها، احساسات، نیات و.... بنابراین، جدا کردن ِروانشناسی و جامعه­شناسی ترجمه (در تاریخ ترجمه، تاریخنگاری و دیگر گرایشهای مطالعات ترجمه) را نباید بیش از حد مهم جلوه داد.

نظریه­ی نظامهای اجتماعی را می­توان برای همه­ی نظامهای اجتماعی یک یا چندزبانی/فرهنگی/قومیتی به کار برد. واضح­ترین مثال از ساختارهای اجتماعی، دولت،ملتهاست. بهرحال با توجه به اینکه این پیشرفتها اخیراً در تاریخ بشر رخ داده­اند (اندرسون 1991)، نباید نظامها را با دولت،ملتها اشتباه گرفت.همه­ی گروه­های اجتماعی را می­توان بر حسب نظامهای اجتماعی مطالعه کرد و مرزهای بین نظامهای اجتماعی تنها مرزهای جغرافیایی،سیاسی نیستند. حتی مردم، حاملان فردی ارتباطات نظامهای اجتماعی، نیز اغلب محل تعاملات نظام مربوطه می­گردند.

هیچ شکی در امکان استفاده از روش نظامهای اجتماعی لومان (در مطالعات ترجمه) نیست. نمونه­های تحقیقی بیشتر "جاهای خالی را پر خواهند کرد". متأسفانه محققان مطالعات ترجمه (و رشته­های دیگر) هنوز کاملاً راضی نیستند که نظریه­ی لومان را برای پدیده­های اجتماعی مختلف به کار برده و بهترین استفاده­ها را از آن ببرند. یک دلیل، سخت بودن متون او است. در نتیجه، آثار او را اغلب اوقات در درون بافت نمی­خوانند و بعضی از اظهارات او را اشتباه می­فهمند. مثلاً لومان اعلام کرده که فقط ارتباطات، ارتباط برقرار می­کند. محققان بجای اینکه از این گفته برای جداسازی روش­شناختی بین روانشناسی و جامعه­شناسی بهره برند، اشتباهاً آن را انسان­زدایی علم برداشت کرده­اند.

نکته آخر این است که نظریه­ی لومان را نباید جامع و مانع دانست. نظریه­ی لومان مثل هر نظریه­ی دیگر اهدافی دارد و در پی آن است که درون همان اهداف به کار رود. تمرکز نظریه­ی او بیشتر بر جامعه­ی مدرن غربی با خرده­نظامهای کارکردی پیشرفته است؛ بنابراین به کار بردن آن برای زمانها و نواحی دیگر باید با احتیاط صورت گیرد. در تحقیقات درزمانی نیز باید با اصلاحاتی از آن بهره برد زیرا که لومان جامعه را بیشتر با دیدی همزمانی تحقیق کرده است. برای کسب نگاهی دقیق­تر به توزیع نقش در رشته­ی ترجمه، احتمالاً مفاهیم بوردیو سودمندتر است؛ به بیان دیگر، نظریه­ی لومان برای مطالعه­ی جنبه­های خاصی از ساختارهای اجتماعی ِ نظام­مند مناسب است، اما باید آن را با نظریه­های دیگر کامل کرد. پس احتمالاً رویکردی متعادل و منصفانه به اثر او منجر به تحقیقات گسترده­ای نه تنها در مطالعات توصیفی ِاجتماعی-انتقادی ترجمه (بلکه در کل مطالعات ترجمه) خواهد شد.

منابع:

Anderson, Benedict (1991) *Imagined communities*. London, Verso.

Berman, Antoine (1995) *Pour une critique des traductions: John Donne*. Paris, Gallimard.

Brisset, Annie (1996) *A sociocritique of translation.* Trans. Rosalind Gill and Roger Gannon.

Toronto, Toronto University Press.

D’hulst, Lieven (2008) “Cultural translation: A problematic concept?”, in *Beyond descriptive*

*translation studies. Investigations in homage to Gideon Toury*, ed. Anthony Pym, Miriam

Shlesinger, and Daniel Simeoni, 221\_32. Amsterdam, John Benjamins.

Even،Zohar, Itamar (1979) *Polysystem theory.* Poetics Today 1, no. 1\_2: 287،310.

،،،،, (1990) *Polysystem Studies,* Tel Aviv, The Porter Institute for Poetics and Semiotics.

Goethe, Johann Wolfgang von (1819/1992) “Translations”. Trans. Sharon Sloan, in *Theories of*

*translation. An anthology of essays from Dryden to Derrida*, ed. Rainer Schulte and John

Biguenet, 60،63. Chicago, University of Chicago Press.

Hermans, Theo (1997) “Translation as institution”, in *Translation as intercultural communication.*

*Selected papers from the EST conference \_ Prague 1995*, ed. Mary Snell،Hornby, Zuzana Jettmarova´ , and Klaus Kaindl, 3\_20. Amsterdam, John Benjamins.

Hermans, Theo (1999) *Translation in systems. Descriptive and system،oriented approaches explained*.

Manchester, St Jerome.

Hermans, Theo (2007a) *The conference of the tongues*. Manchester, St Jerome.

Hermans, Theo (2007b) “Translation, irritation and resonance”, in *Constructing a sociology of translation*,

ed. Michaela Wolf and Alexandra Fukari, 57،75. Amsterdam, John Benjamins.

Inghilleri, Moira (2005) “The sociology of Bourdieu and the construction of the ‘‘object’’ in

translation and interpreting studies”. *The Translator* 11, no. 2: 125،46.

Jakobson, Roman (1959/2000). “On linguistic aspects of translation”, in *The translation studies*

*reader*, ed. Lawrence Venuti, 113،118. London, Routledge.

Jameson, Fredric (1981) *The political unconscious. Narrative as a socially symbolic act*. Ithaca,

NY, Cornell University Press.

Lambert, Jose (1975) La traduction en France a` l’e´poque romantique a` propos d’un article

recent. Revue de litte´rature compare´e XVIX, no. 3: 396\_412.

Luhmann, Niklas (1995) *Social systems*. Trans. John Bednarz, Jr., with Dirk Baecker. Stanford:

Stanford University Press.

Luhmann, Niklas (2000) *Art as a social system*. Trans. Eva M. Knodt. Stanford, Stanford University

Press.

Luhmann, Niklas (2002) *Theories of distinction: Redescribing the descriptions of modernity.* Trans. Joseph

O’Neil, Elliott Schreiber, Kerstin Behnke, and William Whobrey. Stanford, Stanford University Press.

Meschonnic, Henri (1999) Poe´tique du traduire. Lagrasse, Verdier.

Moeller, Hans،Georg (2006) *Luhmann explained: From souls to systems*. Chicago, Open Court.

Pym, Anthony (2010) *Exploring Translation Theories*. London, Routledge.

Toury, Gideon (1995) *Descriptive translation studies and beyond*. Amsterdam, John Benjamins.

Tyulenev, Sergey (2009) “The Meaning Constituting Function of Translation” downloaded in 1/1/2010

from http://www.uottawa.ca/associations/act،cats/Young\_Researchers\_archive.

Van Gorp, Hendrik (1985) “The European picaresque novel in the 17th and 18th centuries”, in

*The manipulation of literature. Studies in literary translation*, ed. Theo Hermans, 136،48.

London, Croom Helm.

Wolf, Michaela (2009) “The implications of a sociological turn— methodological and disciplinary questions”

in *Translation Research Projects 2*, eds. Anthony Pym and Alexander Perekrestenko, Tarragona, Intercultural Studies Group.

Wright, Robert (1991) “Three scientists and their gods”, in *From Gaia to selfish genes: Selected*

*writings in the life sciences*, ed. Connie Barlow, 148،61. Cambridge, MA, MIT Press.

منبع:

Tyulenev, Sergey, , 2011, Applying Luhmann to Translation Studies: Translation in Society (Routledge Advances in Translation Studies).

1. Formalist [↑](#footnote-ref-2)
2. Iurii Tynianov [↑](#footnote-ref-3)
3. difference Schema [↑](#footnote-ref-4)
4. Hetero-referential communication [↑](#footnote-ref-5)
5. Metamorphosis [↑](#footnote-ref-6)
6. Corpus [↑](#footnote-ref-7)
7. Narrative [↑](#footnote-ref-8)
8. Binary code [↑](#footnote-ref-9)
9. Representational role [↑](#footnote-ref-10)
10. Cosystem [↑](#footnote-ref-11)
11. Representation [↑](#footnote-ref-12)
12. Comission [↑](#footnote-ref-13)
13. Interlingual re-enactment [↑](#footnote-ref-14)
14. Conceptualization [↑](#footnote-ref-15)
15. Verbal translation [↑](#footnote-ref-16)
16. Verbal art [↑](#footnote-ref-17)
17. Semiosis [↑](#footnote-ref-18)
18. Closure [↑](#footnote-ref-19)
19. Entity [↑](#footnote-ref-20)
20. Hierarchy [↑](#footnote-ref-21)
21. Systematicity [↑](#footnote-ref-22)
22. Ideologemes [↑](#footnote-ref-23)
23. Attribution [↑](#footnote-ref-24)
24. Interrelatedness [↑](#footnote-ref-25)
25. Conditioning [↑](#footnote-ref-26)
26. Constraint [↑](#footnote-ref-27)
27. Boundary Phenomenon [↑](#footnote-ref-28)
28. Receiving [↑](#footnote-ref-29)
29. Opening/Closing [↑](#footnote-ref-30)
30. Self-referentiality [↑](#footnote-ref-31)
31. Overt and Covert [↑](#footnote-ref-32)
32. Geopolitical [↑](#footnote-ref-33)
33. Reductionism [↑](#footnote-ref-34)
34. Societal [↑](#footnote-ref-35)
35. Interpenetrating [↑](#footnote-ref-36)
36. Translatorial [↑](#footnote-ref-37)